هو العلیم

مرگ در نگاه قرآن، پایان زندگی یا آغاز دیدار؟

ارزش فرصت بندگی و سرانجام اعمال در آخرت

معاد شناسی - ماه مبارک رمضان - سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس‌اللّه‌سرّه

بسم الله الرَّحْمَنِ الرّحيم
بَارِىءِ الْخَلاَئِقِ الْأَجْمَعِين، بَاعِثِ الأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرسَلِين وَ الصّلَوةُ وَ السَّلام عَلَى الَّذِي روحُهُ نُسْخَةُ الأَحَدِيَّةِ فِي الْلاهُوت وَ جَسَدُهُ صُورَةُ الْمَعَانِ الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوت وَ قَلْبُهُ خزانَة الحىّ الَّذِى لاَ يَمُوت، طاووس الْكِبْرِياءِ وَ حَمَامِ الْجَبَروت، حَبِيبِنَا وَ حَبِيبِ إِلهِ العَالَمِينَ أَبِى الْقَاسِمِ محمّد وَ عَلَى آلِهِ الطَّيّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ الله عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الآن إِلَى يَومِ الدِّين.

قَالَ الله الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيم:
﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾.

صلواتی ختم کنید!

مرگ مقدر و اختیار انسان در زندگی دنیا

این آیهٔ مبارکه در سورهٔ آل‌عمران، سومین سورهٔ از سُوَر قرآن مجید، آیهٔ ۱۴۵ است. می‌فرماید:

«هیچ نفسی نیست که مرگ او را که درمی‌یابد، به إذن خدا درمی‌یابد و از روی نوشته و کتابت و قرار و دستور معیّنی که أجل معیّن و معلومی برای او معیّن شده، خدای علیّ أعلی دستور قبض او را می‌دهد. در مدّت عمر، انسان مختار است هر عملی انجام بدهد. افرادی که نتیجهٔ دنیوی از زندگی دنیا بخواهند، ما به آنها می‌دهیم و افرادی که مقصودشان اجر و پاداش آخرت باشد، ما به آنها می‌دهیم و البتّه مردمان شاکر را که نعمت ما را در راه ما مصرف کنند، به آنها جزای عالی و بزرگی می‌دهیم.»

از این آیهٔ مبارکه استفاده می‌شود که دنیا جای اختیار است. پروردگار علیّ أعلی روح را در این بدن آورده و بدن را آلت روح قرار داده تا اینکه انسان در دوران زندگی خود به اختیار خود راهی را طی کند. اگر مقصود از زندگی دنیا شهوت‌رانی و تجاوز و تعدّی باشد، نتیجه‌اش همین است که برده و اگر عدالت و عبودیّت و تقوی باشد، نتیجه‌اش در نزد پروردگار محفوظ است و خدا جزای خیر خواهد داد.

گفت‌وگوی ابوذر درباره ترس از مرگ

در کتاب «***جامع الاخبار***» صدوق، منسوب به صدوق، روایتی را نقل می‌کند از ابوذر غِفاری.
مردی از ابوذر غفاری سؤال کرد: «چرا ما مرگ را مکروه داریم و برای ما مردن ناپسند است؟»
ابوذر در جواب گفت: «چون شما دنیای خود را آباد کردید و آخرت خود را خراب و البتّه حرکت از جای آباد به جای خراب برای شما ناگوار است.»

ورود نیکوکار و تبهکار بر پروردگار

گفت: «يَا أَبَاذَر، كَيْفَ تَرَى قُدومَنا عَلَى الله؟؛ چگونه ما بر خدا وارد می‌شویم؟ موقف ما در نزد پروردگار چگونه است؟»
ابوذر گفت:

«افراد نیکوکار در دنیا، ورودشان بر پروردگار مانند شخص مسافری است که مدّتی غائب بوده و الآن می‌خواهد بر منزل وبر آمال خود وارد شود. چگونه با اشتیاق به منزل می‌آید و اهل منزل چه قسم از او استقبال می‌کنند و با اشتیاق مقدم او را محترم می‌شمارند و او را پذیرایی می‌کنند؛ مرد نیکوکار که بر خدا وارد می‌شود، این قسم وارد می‌شود.
اما انسان تبهکار که عمر خود را به غفلت از دست داده، مانند آن غلام گریخته از مولا است که الآن او را گرفته‌اند و می‌خواهند پیش مولا بیاورند. هم او از دست مولا گریزان است؛ زیرا می‌داند که نتیجهٔ گریختگی او الآن عقوبت و عذابی است که مولا بعنوان مجازات با او می‌کند و

هم بر مولا ناگوار است؛ زیراکه در خشم و غضب است از این بنده که مملوک او بوده و مدّتی فرار کرده و سر از بند طاعت و عبودیّت خارج کرده.»

پاسخ ابوذر درباره رحمت خدا و سرانجام اعمال

گفت: «ای أباذر، كَيْفَ تَرَى حَالَنَا عِنْدَ الله؟؛ حال ما پیش خدا چطور است؟»

أباذر جواب داد: «اعمال شما را بر کتاب خدا عرضه می‌کنند.» ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾؛ «ابرار و نیکان در نعمتهای متمادی پروردگار به سر می‌برند و مردمان فاسق و فاجر در دوزخ می‌افتند.»

آن مرد گفت: «فَأَيْنَ رَحْمَةُ الله؟؛ پس رحمت خدا کجا می‌رود؟»

ابوذر در جواب گفت: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾؛ «رحمت خدا به محسنین نزدیک است.» نه‌اینکه هر شخص هر تعدّی و تجاوز کرده باشد، خود را مستعدّ رحمت خدا ببیند.

روایت پیامبر درباره دشواری راه بهشت

در روایتی از پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله و سلّم، شیعه و سنّی نقل کرده است که آن پیغمبر فرموده است:

«إِنَّ الْجَنَّةَ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ إِنَّ جهنّمَ مَحْفُوفَةٌ بِاللَّذَّاتِ وَ الشَّهَوَاتِ، فَمَنْ أَعْطَى نَفْسَهَا لَذَّتَهَا وَ شَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ.»

پیغمبر فرمودند که:

«بهشت راهش مشحون و مملوّ است از ناگواریها و شکیبایی در مقابل آن ناگواریها و سختی‌ها. کسی که در دنیا در مشکلات غرق شده و با نفس خود مجاهده کند و در مقابل ناملایمات شکیبایی کند، او داخل در بهشت می‌شود؛ ولی جهنّم مملوّ است از لذّت و شهوت. کسی که به نفس خود خواسته‌های او را از شهوت و لذّات بدهد، عاقبتش آتش و جهنّم است.»

سختی عبادت و خدمت به دیگران

از این روایت می‌توان استفاده کرد که اعمالی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، باید بر اساس حقّ باشد و حقّ مقداری مشکل است عمل کردنش؛ مثلاً انسان می‌خواهد به فقرا اطعام کند، از یتیم دستگیری کند؛ این محتاج به فعّالیت است، بیداری است، صرف مال است. می‌خواهد برود از یک مریضی عیادت کند؛ باید راهی طیّ کند، برای او هدیه ببرد، لحظاتی در مقابل آن مریض بنشیند، مریض این را در حال مرض ببیند، نالهٔ او را بشنود، شکایات او را گوش کند، به او مساعدت کند؛ نفس انسان به این معانی راضی نیست.

انسان می‌خواهد نماز بخواند؛ شب است، نسیم ملایم می‌وزد، از خواب برخاستن و بستر را ترک کردن مشکل است. در ماه رمضان و روزهای گرم، روزه گرفتن مشکل است. جهاد کردن در راه خدا مشکل است. حجّ کردن، ترک خانمان و اهل و عشیره کردن و سر و پای برهنه در گرما در زمین عرفات وقوف کردن و تردّد در منی و مشعر مشکل است.

دشواری خوش‌رفتاری و گذشت از خطا

با حسن خلق با مردم رفتار کردن مشکل است. عفو کردن در مقابل ظلم و تعدّی شخص جاهل مشکل است. صلهٔ رحم کار مشکلی است. اغماض و درگذشت از خطای زیردست مشکل است. با مهربانی بر ضعفا و فقرا رفتار کردن و با آنها نشستن، بر سر یک سفره حاضر شدن، کارهای مشکل است.

انسان در تمام دوران عمر باید بر این مشکلات صبر کند، شکیبایی کند، سجدهٔ طولانی کند، در شب‌ها وضو بگیرد، روزها روزه بگیرد، اشک بریزد، حد در صورت قبح اجرا نکند، با ملایمت و

مهربانی با مؤمنین رفتار کند، سبّ و شتم کسی را نکند ولو بر زیردست که کسی از حالات او مطّلع نمی‌شود؛ ولی خدای عالم السّر و الخفیّات مطّلع است. اینها کارهای مشکلی است و تا انسان از این مشکلات نگذرد، به بهشت نمی‌رود.

بی‌بندوباری و پیروی از شهوت در راه جهنم

ولی جهنّم مملوّ است از لذّت و شهوت: دروغ و غیبت و خیانت و فسق و فجور و ربا و شرب خمر و تعدّی به نوامیس مردم. چشم باز است و از این روزنه، قلب هرچه را که درک کند، می‌خواهد و نفس انسان بدون حساب و کتاب، بی‌بندوبار، نفس خود را از این روزنهٔ چشم اشباع می‌کند؛ این راه جهنّم است.

راه جهنّم راه عنان‌گسیختگی است و راه بی‌بندوباری است. کسی که در دنیا در اطراف انسانیّت قدم نگذارد و روی برنامهٔ انسانیّت حرکت نکند و بی‌حساب و کتاب باشد کارش، بالأخره مورد مؤاخذهٔ آن موجودی که این عالم را ایجاد کرده و انسان را مهمل و عبث خلق نکرده، واقع خواهد شد و به جزای خود خواهد رسید؛ این است معنی جهنّم.

معنای دنیای مذموم و زندگی بر زمین

بنابراین دنیایی که در اخبار مذموم شده که دنیا مذموم خداست، مردم دنیا چنین‌اند، چنانند، انسان باید از دنیا اعراض کند، به آخرت توجّه کند؛ معنی دنیا همین است؛ یعنی زندگی توأم با شهوت و لذّت و غضب و زندگی بر اساس اوهام و تخیّلات با غفلت از خدا؛ این دنیا مذموم است.

تفاوت زندگی زمینی با غفلت از خدا

منظور از دنیا زندگی کردن روی زمین نیست. روی زمین زندگی کردن که گناه نیست! زمین که گناه نکرده! ما که در روی زمین آمده‌ایم، به اختیار خود که نیامدیم؛ پس ما که در زمین زندگی می‌کنیم که گناه نمی‌کنیم. آفتاب و ماه که گناه نکرده! باران و ابر و باد و فصول اربعه و سبزی و طراوت زمین و آب‌ها و پرندگان و مرغان و سایر موجودات در زمین که اینها گناه نیستند.

در روی این زمین انبیا زندگی می‌کردند، ائمه زندگی می‌کردند، اولیا زندگی می‌کردند و آنها که ملعون نبودند و دور از رحمت خدا نبودند. منظور از زندگی دنیا، زندگی حیوانی است که انسان با اینکه دارای مسائل انسانی است، از حدّ انسانیّت خود را پایین می‌آورد، به خود اجازهٔ تفکّر ندهد و مانند حیوانات بی‌بندوبار زندگی کند. این دنیا مذموم است؛ دنیای مذموم این دنیاست.

حیات عالی بر پایه عقل و بندگی

در مقابل حیات عُلیا، حیات دنیا، حیات پست. دنیا چون به معنی پست است، زندگی پست. این حیات علیا زندگی عالی است. اولیاء خدا در دنیا زندگی می‌کنند؛ ولی زندگی دنیا ندارند؛ آنها حیات علیا دارند. پیغمبران و مؤمنین بر اساس منطقِ احساس در دنیا زندگی نمی‌کنند؛ بر اساس منطقِ عقل زندگی می‌کنند و این حیات علیاست.

بنابراین تمام روایاتی که وارد شده و مذمّت از دنیا شده، مذمّت از شهوت و غضب و لذّت‌های در صراطِ مسیرِ راه خداست که موجب غفلت و بُعد انسان از خدا می‌شود؛ این معنی زندگی دنیاست.

زندگی پاک و کار حلال در نگاه روایات

و اما اگر انسان در روی زمین زندگی کند، با تقوی و ورع و عدالت و عفّت و شجاعت و مقام عبودیّت و صفاتی که پروردگار آنها را امضا کرده و محبوب دانسته، این زندگی دنیا نیست؛ زندگی روی زمین است، اما زندگی علیاست، زندگی ارواح طیّبه و اولیای خدا و مؤمنین و مخلَصین است؛ این مورد مذمّت نیست.

کار و تلاش در سیره انبیا

در روایات داریم که انبیا خود آنها کار می‌کردند، زراعت می‌کردند، درخت می‌کاشتند، گلّه داشتند، قنات جاری می‌کردند، تجارت می‌کردند. اگر نفس این کارها مذموم بود که اینها نمی‌کردند!

نخل‌کاری و وقف اموال در سیره امام علی

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یک روز حرکت می‌کرد و یک انبانی به پشت داشت. یکی از اصحاب به آن حضرت رسید و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، کجا می‌روید؟»

حضرت فرمود: **«این انبان پشت من پر است از دانهٔ خرما. می‌روم در میان نخلستان هریک از اینها را تبدیل به یک درخت می‌کنم به إذن خدا.»**

کارِ امیرالمؤمنین است؛ این کار ممدوح است. چقدر قنوات جاری کرد امیرالمؤمنین! چقدر نخلستان‌ها با دست خود کاشت! ولیکن آنها را به حرص (اسم؟) خود که ابداً ظرفی از آنها به فقرا ندهد، مساکین ندهد، نبود؛ بذل (وقف یا پخش؟) می‌کرد.

در کتاب صدقات، در کتب احادیث مانند کتاب ***«وافی»*** و کتاب ***«من‌لایحضرالفقیه»***، بحثی است در صدقات امیرالمؤمنین: این ملک را وقف چه کردند، آن ملک را وقف فقرا، آن مال ضعفا، آن مال مساکین، آن مال بنی‌هاشم. این کارها، کارهای ممدوحی بوده است.

تفسیر حسنه دنیا به مال حلال

در آیهٔ قرآن که داریم: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾؛ «در دنیا به ما حسنه بده.» در روایت تفسیر شده: **«حسنه، مال حلالی است که انسان آن را در راه حلال مصرف می‌کند.»**

«الْكَادُّ لِعِيَالِهِ الْمُجَاهِدُ فِي سَبِيْلِ الله؛ **آن کسی که برای عیالات خود زحمت بکشد و کسب کند، یعنی با رنج و مشقّت نان حلال تهیّه کند، مانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده.»**

و چنین مالی جزء دنیا حساب نمی‌شود، جزء عدالت حساب می‌شود و جزء آخرت به حساب می‌شود.

ارزش زندگی برای اطاعت و تکامل

بنابراین انسان باید به این نکته توجّه کند که آن کسانی که می‌گویند: «انسان در دنیا زندگی می‌کند؛ ولیکن دنیا به درد نمی‌خورد و باید بمیرد.» دنیا به درد نمی‌خورد، دنیای شهوت و غفلت به درد نمی‌خورد، نه دنیای صحیح.

وابستگی کمال آخرت به زندگی دنیا

اگر انسان دنیای صحیح نداشت، آخرت هم نداشت؛ آخرت بر اساس دنیای صحیح است. اگر ما در دنیا زنده نمی‌شدیم و در دنیا هم کسب کمال نمی‌توانست بکند... چون تمام کمالاتی که به ما کسب می‌کند، به واسطهٔ این بدن است و بدن مال دنیاست و در این دنیا یک أمدی دارد طبق زمان تولّد و زمان مرگ که مدت عمر انسان را تشکیل می‌دهند.

روایت عیون اخبار الرضا درباره زندگی همراه با اطاعت

در روایاتی وارد است در کتاب ***«عیون اخبار الرضا»***، از حضرت امام حسن عسگری علیه‌السّلام، از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام، مردی آمد خدمت حضرت و گفت: «يَا بْنَ رسول‌الله، قَدْ سَئِمْتُ إِلَى الْحَيَاةِ، فَأَتَمَنَّى الْمَوت؛ از زندگی سیر شدم و دائماً من تمنّای مرگ می‌کنم.»

حضرت فرمودند:

«چرا؟ تمنّای زندگی کن، از خدا حیات بخواه! اگر در دنیا زنده باشی و اطاعت کنی، بهتر است از آنکه بمیری، نه اطاعت کنی نه معصیت.»

یک شخصی که می‌میرد، نامهٔ عملش ختم می‌شود؛ ولی در دنیا تا یک نفسی هست، می‌تواند یک کاری بکند.

بیت سعدی درباره فرصت توبه

کنونت که چشم است اشکی ببار *** زبان در دهان است عذری بیار

وقتی انسان مرد که کاری نمی‌تواند بکند.

تبیین سخن ابوذر درباره مرگ و فقر و بلا

در کتاب «*معانی الاخبار*»، مرحوم صدوق با سلسلهٔ سند متّصلش، از شعیب عَقَرقوفی که یکی از اصحاب حضرت صادق علیه‌السّلام است، می‌گوید:

«از آن حضرت سؤال کردم دربارهٔ روایتی که از ابوذر غفاری نقل شده که ابوذر فرموده است: "سه چیز را مردم ناپسند دارند؛ ولی من خیلی دوست دارم: یکی موت است و یکی فقر و سوّمی‌اش بلاست."»

حضرت فرمودند:

«آن معنایی را که او می‌خواسته بگوید، شما خلاف او را فهمیدید. آن معنایی را که شما فهمیدید، مقصود ابوذر نیست. ابوذر می‌خواهد بگوید: "موت در طاعت خدا برای من بهتر است از زندگی در معصیت خدا، فقر در طاعت خدا بهتر است از غنی در معصیت خدا، بلا در طاعت خدا بهتراست از عافیت در معصیت خدا."»

(خوب مثلاً تو اجاق رفتن همین است؟) مردم از این چیزی درک نمی‌کنند. همین روایت را در کتاب «*مجالس [امالی] مفید*»، مرحوم مفید با سلسلهٔ سند دیگر از ابن فضّال از حضرت صادق نقل می‌کند.

روایت امام باقر درباره حقیقت ایمان و ولایت

باز در کتاب «*معانی الاخبار*»، فُضَیل بن یسار که یکی از اصحاب بزرگوار حضرت صادق علیه‌السّلام است و از اصحاب حضرت باقر علیه‌السّلام، روایت را از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السّلام نقل می‌کند.

می‌گوید:

«یک روز با جماعتی از اصحاب در پیش آن حضرت نشسته بودیم. آن حضرت رو کرد به ما فرمود: **"شما به حقیقت ایمان نخواهید رسید، مگر اینکه سه چیز در شما ظهور و بروز داشته باشد: اول آنکه موت را از حیات بهتر بدانید، دوم آنکه فقر را از غنی بهتر بدانید و سوم آنکه مرض را از عافیت."**

ما همه گفتیم: "یا بن رسول‌الله، هیچ‌کدام از ما این‌طوری که می‌فرمایید نیستیم."

حضرت فرمود: **"همهٔ شما این‌طور هستید."**

ما تعجّب کردیم.

بعد حضرت فرمود: **"من از شما یک سؤالی می‌پرسم؛ بگوئید ببینم آیا اگر شما بمیرید در راه ولایت ما و محبّت ما، برای شما بهتر است، محبوب‌تر است یا زنده باشید در بغض ما و عداوت ما؟"**

همه گفتیم: "نه، ما در راه ولایت شما بمیریم، برای ما محبوب‌تر است."

حضرت فرمود: **"همین‌طور است مطلب فقر و مطلب مرگ. اگر فقیر باشی در ولایت ما، بهتر است یا اینکه غنی باشید در بغض ما؟"**

گفتیم: "نه، فقیرباشیم بهتر است."

ـ اگر مریض باشید در راه ولایت ما، بهتر است یا صحیح باشید در راه بغض وعداوت ما؟

همه گفتیم: "اگرنه، مریض باشیم در راه ولایت شما، بهتر است."

حضرت فرمود: **"مقصودم این بود؛ إی والله، مقصود اباذر هم که می‌گوید: «موت در نزد من بهتر است»، مطلب این است؛ نه‌اینکه می‌گوید: «من اصلاً نمی‌خواهم روی زمین باشم.»"»**

خدا وجدان را داده، زبان داده، چشم داده؛ با این زبان و چشم و دست و پا در هر لحظه می‌تواند کار خیر انجام بدهد و درجاتی را در روز قیامت فائق بشود. اگر او را بمیرانند و امکانات را از او بگیرند، نفس او دیگر هیچ ترقّی و تکاملی ندارد و این است مقصود ابوذر غِفاری.

شوق دیدار خدا و ماندن برای عمل

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در «*نهج البلاغه*» راجع به صفات متّقین دارد:

«ولولاَ الآجَالُ الَّتِی کَتَبَ الله عَلَیْهِمْ لم تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَیْنٍ، شُوْقاً إِلَی الثَّوابِ وَ خُوفاً مِنَ الْعِقَابِ.»

مردمان متّقین چنین‌اند، چنان‌اند؛ مفصّل احوالات آنها را امیرالمؤمنین بیان می‌فرماید. بعد می‌فرماید: «**آنها عاشق لقاء خدا هستند، اما در دنیا زندگی می‌کنند.**» ها!

«اگر خدای علیّ أعلی آن أجل‌های معیّن را برای آنها معیّن نکرده بود و عمر را برای آنها محدود نکرده بود، شدّت عشق به پروردگار چنان می‌شد که روحها از جانها پرواز کند و به حرکت در بیاید و به آن ملاء اعلیٰ برود.»

فرصت ذکر و عمل تا آخرین نفس

علی‌کل‌تقدیر، این دنیا دار عمل است. انسان تا زنده است، باید قدر این نفس کشیدن را بداند. اگر این نفس کشیدن راهش بسته شد، انسان دیگر یک «لا اله الا الله» نمی‌تواند بگوید.

حکایت هادی ابهری و ارزش یک ذکر بیشتر

خدا رحمت کند مرحوم حاج هادی ابهری، مریض بود و ما خیلی برایش فعّالیت می‌کردیم، طبیب می‌بردیم. به یکی از رفقا گفت که: «من می‌میرم؛ این سیّد محمّد حسین هم می‌داند من می‌میرم، اما این فعّالیت‌ها را می‌کند من یک لا اله الا الله بتوانم زیادتر بگویم.»

خیلی حرف درستی زده است ها! یک «لا اله الا الله» زیادتر. باز هم، این هم به امر خداست؛ نه‌اینکه به قدرت ماست؛ باز هم ارادهٔ خدا تعلّق گرفته است که یک لحظه بیشتر زندگی کنیم و یک «لا اله الا الله» بیشتر بگوییم.

پاسخ به انکار معاد و خبر از جهان غیب

بنابراین انسان می‌میرد، از این عالم منتقل می‌شود به آن عالم؛ مدّت حیات، هر عملی کرده است، آنجا نتیجه‌اش ثابت و حاضر است. چطوری که می‌گوییم الآن: «کی رفته آخرت خبر بیاورد که آنجا جهنّمی است و بهشتی است، حورالعین است و مالک است و خازن است؟ و کی رفته خبر بیاورد؟! آقا، تو در دنیا خوش باش! اینها همه افسانه است!»

گواهی پیامبر و اولیا درباره آخرت

این منطق، منطق (تباهی؟) است؛ زیرا این حرف‌هایی که پیغمبران برای ما گفته است، خودشان رفته‌اند خبر آورده‌اند. پیغمبر ما که معراج فرمود و این همه اخبار دربارهٔ معراج وارد شده و خصوصیّات بهشت، خصوصیّات جهنّم، افراد معذّب، افراد منعّم، همه را برای ما بیان کرده است؛ ما از پیغمبر راستگوتر سراغ داریم؟!

از این گذشته، پیغمبر که رفت به معراج، با روح و معنا درک عالم غیب را کرد، نه با این چشم؛ چون چشم مادّی که آن عالم را درک نمی‌کند. بهشت و جهنّم در منازل و در عوالم قدس، احتیاج به باز شدن چشم قلب دارد.

پس این کسانی که می‌گویند: «کی رفت از آنجا و خبر آورد؟» اینها که می‌روند، با این چشم می‌خواهند خبر بیاورند؟! که این چشم نمی‌بیند. اگر هم برگردند، باز نمی‌توانند خبر بدهند. آن چشم باید ببیند که آن را اولیا و ائمه و پیغمبران رفتند و آمدند و خبر دادند؛ در زندگی رفتند و آمدند.

معراج یعنی حرکت از اینجا به عالم برزخ و قیامت و تماشای بهشت؛ اینها برای اولیای خداست.

لزوم احتیاط در برابر احتمال حساب آخرت

... و از این گذشته، جواب اینها را باید داد. می‌گوید: «کی رفته خبر بیاورد؟» آیا کسی رفته و خبر بیاورد که در آنجا چیزی نیست؟ یا آن کسانی که رفته‌اند خبر نیاوردند بر بهشت، خبر بر نبودن بهشت هم نیاوردند؛ خبر به جهنّم نیاوردند، به نبود جهنّم هم نیاوردند. تمام پدران و مادران ما که همه مردند، نیامده‌اند، نه خبر از بهشت آوردند نه از عدم بهشت. پس چرا شما عدم بهشت را می‌گویید؟! خوب، چنین چیزی باشد، اما اینها خبر نیاورده‌اند.

و آدم عاقل در اینجاها احتیاط کند؛ شاید بهشتی باشد، شاید جهنّمی باشد. حالا اگر بود، باید چه‌کار کنیم؟ اگر درست درآمد؟ یک اگر... کسی که قطع ندارد، می‌گوید: «کسی نرفته خبر بیاورد.» خبر به عدم که نیاورده است!

استدلال امام صادق در گفت‌وگو با منکر معاد

حضرت صادق علیه‌السّلام یک روزی که بحث می‌کردند با یک شخص طبیعی، یک جواب دادند به آن شخص طبیعی؛ در جواب حضرت واج ماند.

حضرت فرمودند:

«ما می‌گوییم: خدا و معاد و نتیجهٔ اعمال؛ شما می‌گویید: نه خدا، نه معاد، نه نتیجهٔ اعمال. اگر ما راست گفتیم، ما می‌رسیم به آن درجاتی که خدا برای ما معیّن فرموده، روی ایمانمان و روی اعتقادمان و روی عملمان؛ ولی وای به حال شما از اینکه منکرید و به نتیجهٔ اعمال سیّئهٔ خود خواهید رسید! این اگر راست باشد. اگر هم دروغ باشد، خوب، ما هم که ضرر نکردیم؛ تازه با شما علی السّویه هستیم.»

خیلی جواب عجیبی است ها! خیلی جواب منطقی است.

خواب و مشاهده بیداری در شناخت برزخ

از همهٔ اینها گذشته، آقاجان، شما خوابی از مرده ندیده‌اید که بگوید: «حال من خوب است، حال من بد است، قرض مرا بدهید، من گرفتارم»؟ همهٔ ما از این خواب‌ها کموبیش دیده‌ایم؛ خواب‌هایی که هیچ‌کس مطّلع نبوده جز آن مرده (زنده) که به انسان مطلبی را گفته و انسان مطابق آن رفته تحقیق کرده است که این چیزهایی بدهکار بوده، قرض داشته، قرضش را داده است؛ بعد امشب [آن شخص] به خواب انسان آمده که: «خیلی از شما متشکریم.» این مقدار ارتباط با عالم برزخ کافی است.

افرادی که در بیداری رفته‌اند قبر را دیده‌اند، عالم برزخ را دیده‌اند، قضا و کتاب را دیده‌اند و برای ما تعریف کرده‌اند، کافی نیست؟! همهٔ مردم، یکی، دو نفر، ده نفر، ما در زمان عمر خود ندیدیم؟! اینها دارند برای ما همان حقایق را بیان می‌کنند.

حکایت محدث قمی درباره شنیدن عذاب برزخی

مرحوم محدث قمّی، صاحب همین کتاب ***«مفاتیح»***، در کتاب ***«سفینهٔ البحار»*** مسائل بسیار نفیسی که دارد. خودش نقل می‌کرده است:

> «می‌رفتم در وادی السّلام نجف فاتحه بخوانم در قبور مؤمنین. دیدم آن طرف وادی صدای یک شتری، مثل‌اینکه بخواهند او را داغ کنند، بلند است و نعره می‌کشد؛ تمام این وادی کأنّه از صدای آن مرتعش است و متزلزل.
> من با سرعت حرکت کردم بروم به آنها بگویم: "چرا این حیوان را اینقدر اذیّت می‌کنید؟ حال ما را بهم زد!"
> وقتی که نزدیک شدم، دیدم شتری نیست؛ یک جنازه‌ای آورده‌اند، می‌خواهند دفن کنند و این مسکین دارد این‌طور فریاد می‌زند و آن کسانی که می‌خواهد دفنش بکنند، اصلاً خبر ندارند.»

گزارش مشاهدات غیبی سید جمال گلپایگانی

مرحوم حاجّ سید جمال الدین گلپایگانی رضوان‌الله‌علیه مطالبی داشت. آقای جمال الدین از علمای بزرگ نجف بود، مرجع تقلید بود، پیرمرد نودساله، عابد بود، زاهد بود، اهل مناجات و تضرّع بود. دائماً ***صحیفهٔ سجّادیهٔ*** در مقابلش بود و هر وقت من ایشان را دیدم در اتاق تنها، اشکش جاری بود تا آخر عمر. خیلی مرد شایسته‌ای بود.

اول که مرحوم آیة الله بروجردی بود و بین این دو نفر نامه و مکاتبات بود و آیةالله بروجردی هم در بعضی از موضوعات از ایشان استمداد می‌کرد.

من در نجف اشرف می‌رفتم هفته‌ای یکی دو مرتبه خدمت ایشان، یک ساعت می‌نشستم پهلوی

ایشان؛ مطالبی را هم ایشان برای ما بیان می‌کرد. بعضی اوقات مطالبی را بیان می‌کرد که از خواصّ خودش مخفی می‌داشت و تا مشغول بیان بود، در طبقهٔ بالا بود در منزل، یک نفر می‌آمد، ولو از خواصّ خودش، فوراً مطلب را قطع می‌کرد و یک فرع فقهی شروع می‌کرد صحبت کردن؛ طوری که یعنی که می‌آید، خیال کند ما داریم با همدیگر در یک مسئله‌ای فقهی بحث می‌کنیم.

سلوک سید جمال در تخت فولاد اصفهان

خود ایشان از احوالات خودش، می‌گفت:

«در سنین جوانی من در اصفهان طلبه بودم و در زیر دست دو استاد بزرگ، مرحوم آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان، درس اخلاق و سلوک می‌آموختم؛ آنها مربّی من بودند.
به من دستور داده بودند که شبهای پنج‌شنبه و جمعه بروم بیرون اصفهان، در قبرستان تخت فولاد، آنجا یک کمی تفکّر کنم در قبر و در عالم ارواح،... کنم و عبادت کنم و صبح برگردم. شب پنج‌شنبه می‌رفتم، برمی‌گشتم؛ شب جمعه می‌رفتم، صبح برمی‌گشتم.
مدّتی کار ما این بود؛ می‌رفتیم مقدار یک ساعت، دو ساعت بین قبور می‌گشتیم و فاتحه می‌خواندیم و تفکّر می‌کردیم و بعد مقداری چند ساعتی می‌خوابیدیم و برای سحر برمی‌خواستیم، نماز شب می‌خواندیم و نماز صبح را می‌خواندیم و بر می‌گشتیم.»

حکایت مشاهده عذاب در قبرستان تخت فولاد

می‌فرمود:

«یک شب هوا خیلی سرد بود و برف هم آمده بود. ما رفتیم برای قبرستان تخت فولاد. در یکی از حجرات در آنجا حاضر بودم که دستمالم را باز کنم و مقداری از آن نان و خرمایی که با خودم برده بودم، یک چند لقمه‌ای بخورم و یکی دو ساعتی بخوابم و بیدار بشوم برای تهجّد و عبادت.
در مقبره را زدند. آن شخص متصدّی مقبره که قرآن می‌خواند، در را باز کرد. دید جنازه‌ای آوردند از شهر؛ آن جنازه از ارحام و بستگان صاحب این مقبره است. آوردند جنازه را گذاشتند در مقبره و گفتند: ”ما می‌رویم؛ صبح می‌آییم دفن می‌کنیم.“
شخص متصدّی هم گفت: ”بسیار خوب.“ آمد توی مقبره وطبق (اسلام؟) در کنار جنازه نشست، مشغول خواندن قرآن شد.»

ایشان می‌فرمودند: «من همین که دستمالم را باز کردم مشغول خوردن چند لقمه‌ای بشوم، دیدم که ملائکه عذاب آمدند؛ دیدم که ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن او هستند.»

عبارت خود آن مرحوم بود، می‌فرمود: «گرزهائی را بر سر او می‌زدند و آتش تا آسمان زبانه می‌کشد و فریادهایی از این مرده برمی‌خواست که تمام این قبرستان تخت فولاد که خیلی بزرگ است، مرتعش و متزلزل بود.» نمی‌دانم اهل چه معصیتی بود؛ از حکّام بود؟ از افراد ظالم و جائر بود که این‌طور او را عقاب می‌کردند و اذیّت می‌کردند؟

می‌گفتند:

«من به کلّی از حال رفتم؛ یک لقمه هم نتوانستم بخورم و نتوانستم بخوابم، نتوانستم هیچ کاری بکنم؛ رنگم پرید، بدنم مشغول لرزش شد؛ هی اشاره می‌کنم به صاحب مقبره، آن شخصی که قرآن می‌خواند که: ”در را باز کن، من می‌خواهم بروم.“
می‌گوید: ”آقا، کجا می‌خواهید بروید؟ هوا سرد است، برف است.“
می‌گویم: ”باز کن، من می‌خواهم بروم!“ اشاره می‌کنم.
می‌گوید: ”آقا، باش! هوا سردِ، برفِ، تا اصفهان راهِ است، گرگ است،... می‌کنی.“
اصلاً درک نمی‌کرد او و آن مشغول خواندن قرآن بود.
بالأخره به هر ناتوانی بود، من خودم را کشاندم تا دم در، مشت زدم به در. او دید که من تا این حال عازم برای رفتن هستم، آمد چفت در را باز کرد؛ من از مقبره خودم را انداختم بیرون؛ آمدم به اصفهان. امّا چه آمدنی؟! صد مرتبه در بین راه زمین خوردم توی برفها و بدنم می‌لرزید.
آمدم افتادم در حجره؛ یک هفتهٔ تمام آنجا مریض بودم از همان صحنه و آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان می‌آمدند در حجره استمالت می‌کردند و به من دوا می‌دادند و غذا می‌دادند.»

و خود آن مرحوم می‌گفت: «جهانگیرخان هم برای من کباب باد می‌زد و به زور حلق من می‌کرد تا اینکه من یک قدری قوّه بگیرم.»
اینها را هم می‌توان گفت: «انسان دچار، آقا، خیالات است»؟!

مشاهده صورت‌های برزخی و درخواست رفع آن

مرحوم آقا سیّد جمال می‌فرمود:
«من در نجف آمدم؛ تا مدّتی مردم را به صُوَر برزخی می‌دیدم؛ به صُوَر باطنی می‌دیدم. یک روز رفتم خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، متوسّل شدم، گفتم: "یا جدّا، من طاقت ندارم ببینم؛ این را از من بگیر، من مردم را به صورت عادی ببینم." از آن بعد به صورت عادی دیدم.»

حکایت مشاهده بهشت و پرهیز از توقف در آن

می‌فرمود:
«یک روز نشسته بودم، در بهشت باز شد، وارد شدم؛ دیدم منظرهٔ عجیبی است. تمام این ریگهایی که در سطح باغ بهشت است، همه از جواهر است و این در، از آن دست درب‌هاست، از زمرّد است، یاقوت است، جواهر است، هر چه.
در آخر این بهشت یک قصری است؛ من وارد شدم؛ روی این ریگهای زمرّدی تا رسیدم به وسط این باغ، دیدم یک استخر خیلی بزرگی است و فهمیدم از سطح زمین اطراف آن به مقدار یک آجر بلند است. آب این استخر به اندازه‌ای زلال و گواراست. یک تخته سنگ بزرگ است. دور تا دور این استخر نشسته بودند دخترهای نیمه عریان، نیمه عریان، همه جوان و به سن سیزده سال و چهارده سال و با آب بازی می‌کردند؛ یعنی بیرون استخر نشسته بودند، دستشان را انداخته بودند روی این سنگهای کنار استخر که از زمین قدری بالا بود، با آب بازی می‌کردند؛ آب را برمی‌داشتند با دست خود بیرون می‌ریختند؛ دور تا دور.
یک نفر هم از اینها بزرگتر بود، رئیس اینها بود و او زیباتر از اینها [بود].
آن سؤال می‌کرد نسبت به پروردگار به اشعار موزون: "خدایا، چرا قوم عاد را هلاک کردی؟!"
تمام اینها دم می‌دادند: "به چه حسابی؟ به چه کتابی؟"
دو مرتبه شروع می‌کرد به خواندن این شعر: "چرا قوم ثمود را هلاک کردی؟! هلاک کردی؟!"
اینها می‌گفتند: "به چه حسابی؟ به چه کتابی؟"
همین‌طور مفصّل قصیده می‌خواند و اعتراضاتی داشت بر خدا را که هلاکت اقوام سلف و اینها همین‌طور جواب می‌دادند.»

می‌فرمود:
«من آمدم یک دور، دور استخر گشتم و می‌دانستم اینجا جای من است؛ اینها همه محرمند با من و آن قصر مال من است؛ ولیکن الآن من اجازهٔ درنگ ندارم. اگر اینجا من الآن توقّف کنم، دیگر از اینجا بالاتر نمی‌توانم بروم. آمدم یک دور، دور این استخر گشتم و از همان راهی که آمده بودم برگشتم.»

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ *إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾.

اعتبار اخبار پیامبر در کنار مشاهدات اولیا

اینها در بیداری [است] دیگر. کلمات امیرالمؤمنین و کلمات پیغمبر ما از کلام مرحوم آقا سیّد جمال پایین‌تر است؟! ما به آن کلمات به اندازهٔ کلام مرحوم آقا سیّد جواد نباید توجّه داشته باشیم؟! حاج سیّد جمال مرد بزرگی بوده است؛ همهٔ علمای نجف او را به بحث و اجتهاد و تقوی و مقام قربِ عدالت می‌ستودند و نسبت به او سر تواضع فرود می‌آوردند. از فوت ایشان تقریباً تا به حال شاید قریب نوزده سال می‌گذرد. اینها را در بیداری می‌بینند ها! یک نمونه‌های کوچکی دارند نشان می‌دهند:

شرح آیات سوره قیامت درباره مرگ و حساب آخرت

چهره‌های شادمان و گرفتار در قیامت

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ *إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾؛

«صورتها درخشان و هَمَش نظر به پروردگار خود می‌کنند.»

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾؛

«صورتهایشان گرفته، عبوس، همیشه در شکّ و در تردید؛ آه! الآن آن عذابهای شکننده کمر ما را خرد می‌کند و ما به نتیجهٔ اعمال خود خواهیم رسید.»

آیات جان دادن و پایان تعلق به دنیا

﴿كَلَّا﴾؛

«این‌طور نیست، ای مردم که انکار قیامت را می‌کنید! آدم مهمل و عبث خلق نشده.»

﴿إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ ۜ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾؛

«زمانی که جان می‌رسد به ترقوه گلو، بدن مرده؛ فقط سر زنده است؛ جان می‌رسد به ترقوّه...»

درماندگی اطرافیان بیمار در لحظه مرگ

﴿وَقِيلَ مَنْ ۜ رَاقٍ﴾؛

«اطراف بستر را گرفته‌اند؛ دستشان از هر طبیب و از هر معاینه کوتاه شده؛ هیچ دیگر فاید ندارد. می‌گویند: "کیست که از عالم غیب بیاید این را زنده کند؟ یک نفسی بدهد، یک نسخه‌ای بنویسد، یک دعایی بنویسد؟" ما دستمان از اسباب عالم طبیعت کوتاه شده؛ مریض دارد جان می‌کَنَد.»

شناخت جدایی از دنیا در لحظه احتضار

﴿وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ﴾؛

«خود آن بیچارهٔ مسکین هم می‌داند که این آخرین ساعت دنیایش است و باید تمام آمال و آرزوها، زحمات، سکنات، جان [کَندَن‌هایی] که برای بدست آودرن مال دنیا کشیده، همه را پشت سر بیندازد و با دست خالی برود.»

تفسیر به‌هم‌پیچیدن ساق‌ها هنگام مرگ

﴿وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ﴾؛

«ساقهای پا به همدیگر پیچیده شده، دیگر حرکت نمی‌کند، خشک شده. یا ساقهٔ دنیا که همین سکرات مرگ است، به ساقهٔ آخرت، به هول مطّلع و طلوع آن عوالم غیب است؛ این دوتا در هم پیچیده شده؛ آخرین ساعت از دنیا و اولین ساعت از آخرت است. یا تا به حال این ملائکه که کوچه دادند و راه باز می‌کنند از شدّت ازدحام، به‌سوی بهشت یا به‌سوی جهنّم، اینها به هم دیگر پیچیده شده‌اند؛ از شدّت و کثرت ملائکه به صورت یک ساقه و یک کناره در آمده‌اند، برای هدایت کردن این مریض را به مقام اصلی خودش.»

حرکت انسان به‌سوی پروردگار

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾؛

«ای پیغمبر، در آنجا عبور به‌سوی خداست؛ به‌سوی پروردگار تو این حرکت و این سیر.»

آیات تکذیب و تکبر ابوجهل در برابر پیامبر

﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ * وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾؛

«اما این مرد نماز نمی‌خواند، تصدّق نمی‌دهد، دروغ می‌گوید، روی از دین می‌گرداند.»

دربارهٔ ابوجهل است این آیات نازل شده [است]. پیغمبر را مسخره می‌کند؛ هی پیغمبر می‌گوید: «خدا.»

می‌گوید: «خدا کی هست؟ قیامت چیست؟ عمل چیست؟ تصدّق چیست؟»
تکذیب می‌کند.

﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ * وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ *﴾؛

«می‌رود سراغ زن و بچه‌اش با حال استخفاف (استهزاء؟) و تکبّر؛ قد خود را جلو می‌کشد، دست‌های خود را این طرف و آن طرف طولانی می‌کند و دراز می‌کند. به حال تکبّر راه می‌رود که: "ما رفتیم و حرف‌های محمّد هم شنیدیم و همه را هم جواب دادیم و آمدیم حالا خدمت شما."»

هشدار پیاپی به منکر قیامت

﴿أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ * ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾؛

«جهنّم برای او سزاوار است؛ به خدا جهنّم سزاوار است؛ به خدا جهنّم سزاوار است.»

بیهوده‌نبودن آفرینش انسان

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾؛

«آیا انسان گمان می‌کند مهمل خلق شده؟ باطل خلق شده؟»

آفرینش از نطفه و قدرت بر زنده‌کردن مردگان

﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ * أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾؛

«این انسان اصلش از یک منیّ ریخته شده نبود؟! که خدا با دست قدرت او را به صورت علقه در رحم مادر قرار داد، تسویه کرد، چشم داد، گوش داد، اجزای او را درست کرد، عقل داد، قوّهٔ تفکیر داد، قوّهٔ بصیرت داد، انسان را در این دنیا آورد، مرد کرد، زن کرد، زوج و... از این انسان در دنیا زیاد کرد. آیا خدا عاجز است که بتواند مرده را زنده کند و حساب و کتاب از او بکشد؟!»

امام علی و شوق دیدار پروردگار

در روایت است که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این آیهٔ مبارکه را زیاد می‌خواندند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾، ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾. و هر وقت این آیه را می‌خواندند، اشکشان جاری می‌شد. هی تکرار می‌کرد: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾ و اشک جاری بود. خبر دارد امیرالمؤمنین چه خبر است؛ امام است، تمام عالم غیب و شهادت در مشت اوست.

گزارش ابن اثیر از افطارهای واپسین رمضان امام علی

ابن اثیر جَزَری می‌نویسد در کتاب «*اُسْدالغابة*»:

«فَلَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ كَانَ يَتَعَشَّى عَلِيٌّ لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْد الله بنِ جَعْفَر.»

«ماه رمضان که داخل شد، حضرت یک شب پیش امام حسن، یک شب پیش امام حسین و یک شب در خانهٔ عبدالله بن جعفر، برادر زادهٔ خود، افطار می‌کرد.»

«وَ لاَ يَزِيدُ عَلَى ثَلاثِ لُقَم؛ زیادتر از سه لقمه نمی‌خورد.» و می‌فرمود: «يَأْتِي أمر رَبِّي وَ أَنَا خَمِيْصٌ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَان؛ **این ماه امر خدای من می‌رسد، من دوست دارم گرسنه باشم.**» در آن اواخر می‌فرمود: «**یک شب، دو شب دیگر بیشتر نمانده.**»

گزارش ابن حجر از انتظار شهادت امام علی

ابن حجر هَیثَمی در کتاب «*الصواعق المحرقه*» می‌نویسد:

«فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا عَلِيُّ بنُ ابی‌طالب أَكْثَرَ الْخُرُوجَ وَ النَّظَرَ إِلَى السَّمَاء؛ فَقَالَ:

مَا كَذِبْتُ وَ لاَ كُذِبْت؛ إِنَمَّا هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِی وُعِد...»

(مرد سنیّ‌ها؟) می‌گوید:

«امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن شبی که در صبحش ضربت خورد، زیاد می‌آمد به آسمان تماشا می‌کرد و می‌گفت: **"قسم به خدا نه من دروغ می‌گویم، نه به من دروغ گفته‌اند؛ امشب همان شبی است که به من وعدهٔ ملاقات به خدا داده‌اند."»**

گستره شوق امام علی به لقای الهی

عشق است، عشق، عشقِ ملاقات خدا! خیلی امیرالمؤمنین آن شب منتظر بود. انتظار حضرت روی سعهٔ نفسی آن حضرت بود؛ مانند سایر افراد نبود. نگویید که مانند سید مرتضی طالقانی و حکیم هیدجی چرا نبود؟ آنها ظرف‌هایشان به اندازهٔ خودشان بود. امیرالمؤمنین یک ظرف دارد که تمام ملک و ملکوت را گرفته و می‌خواهد برسد به تمام اسماء و صفات پروردگار و برسد به حقیقت مقام ذات و فنا و... و بعد تمام موجودات عالم در وجود آن حضرت متجلّی می‌شوند. خیلی مشکل است.

می‌خواهد حرکت کند حبیب به‌سوی حبیب؛ عالم در آن وقت چه خبر است؟! خدا چه انتظاری دارد؟ چه قسم می‌خواهد از امیرالمؤمنین پذیرایی کند؟ حوریّه در چه حالی هستند؟ قُدسیان در چه حال هستند؟ انبیا چه انتظاری می‌کشند؟ ملائکه در چه حالی هستند؟ مرغان هوا در چه حالی هستند؟ حیوانات دریا و بیابان‌ها، آنها ارتباط دارند با امیرالمؤمنین؛ مگر مرغابی‌ها صدا نکردند؟!

روایت خون تازه زیر سنگ‌های بیت‌المقدس

روایت صحیح داریم، شیعه و سنّی نقل کرد: «وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ضربت خورد، در تمام بیت‌المَقدِس هر سنگی را که از زمین برداشتند، خون تازه زیرش بود.»

پیوند شوق شهادت امام علی با واپسین لحظات امام حسین

امام بر تمام موجودات عالم احاطه دارد؛ حالا امیرالمؤمنین می‌خواهد وارد بشود بر خدا؛ چه خبر است؟! چقدر آن ساعات آخر زندگی امیرالمؤمنین مشابهت دارد با همان ساعات آخر زندگی سیّد الشهداء! دامن خود را از هر دو جهان تکان داد و رخت خود را در حریم امن و امان الهی بست. از اسب پیاده شد، افتاد روی زمین، آن حجّت بر افروخته، قلب آرام ...